

مسئله شناخت در فلسفه اسلامی

استاد سید محمد خامنه‌ای

مشکل اصلی مسئله شناخت در فلسفه جدید غرب در نوعی تشتت آراء و سرگردانی است که ناشی از بی‌اطلاعی از یک یا چند عنصر اصلی شناخت است. کسانی که تجربه‌گرا (امپیریست) هستند به ادراک حسی فقط از درجه اعتبار و حقیقت داشتن حواس خمسه می‌نگرند و تقریباً حواس باطنی انسان را، که علم روانشناسی آنرا تأیید می‌کند، انکار دارند.

هیوم نماینده این دسته فقط به آنچه که محسوس حواس باشد، معتقد است. از نظر فلسفه اسلامی این مکتب در اول راه و در پله نخستین شناخت‌شناسی است و راه به پایان نمی‌برد.

ایده‌آلیستها - برخلاف دسته اول - واقعیات خارج را نپذیرفته و آنرا بنوعی به آنچه که ذهن انسان می‌آفریند تأویل می‌کنند و کانت با وجود پذیرفتن حقایق مبهم و خام و بیشکل در خارج، علم انسان را ناشی از قالبهای ذهنی و روزنه‌هایی می‌داند که آنرا مقولات نامیده است. نظریه شناخت در فلسفه اسلامی رئالیستی است و براساس دستیابی بشر به معلومات واقعی می‌باشد. یکی از ارکان مهم رئالیسم این مکتب و صدق شناخت، و تطابق آن با عین خارجی نظریه معروف به «وجود ذهنی» است که در غرب یا بکلی از آن غفلت شده و یا مانند فنونولوژی هوسرلی بطور ناقص بیان گردیده است. برای درک نظریه فلسفی اسلامی و بویژه مکتب ملاصدرا آشنایی با چند مقدمه ضروری است:

چکیده

در مکتب حکمت متعالیه موضوع صدق شناخت و تطابق آن با عینیت خارج، با درک ماهیت و قبول وجود ذهنی و نیز دخالت علم حضوری و قدرت خلایق انسان قابل فهم است. موضوع عمده در مسئله شناخت تطابق ذهن و خارج و کاشفیت علم از خارج است که در این مقاله ضمن نقل آراء معروف، از تطابق عالم کبیر و صغیر نیز استفاده شده است.

کلید واژه

وجود ذهنی؛

مسئله شناخت؛

کاشفیت؛

علم حضوری؛

انسان کبیر.

خلایق انسانی؛

مسئله شناخت یکی از مهمترین مسائل فلسفی بویژه در قرون اخیر بوده و دشواری آن و راههای رسیدن آن به واقعیت، سبب شده که بسیاری از اندیشمندان غربی به بیراهه بروند تا بجائی که اصل فلسفه و اندیشه بشری و دستاوردهای تاریخی آن را زیر سؤال ببرند، همانگونه که کانت و ایدئالیسم آلمانی از یکطرف و نوشاکان و حتی حسگرایان از طرف دیگر به این جریان منفی کمک کرده‌اند.

در فلسفه اسلامی و بویژه در مکتب ملاصدرا مسئله علم و شناخت جای مهمی را اشغال کرده و از اینرو فلسفه و متافیزیک در این مکتب پایگاه استواری دارد.

۱. این مقاله بتقاضای کنگره جهانی مسکو در ماه می ۲۰۰۵ - خرداد ۱۳۸۴ نوشته شده و باقتضای مخاطبان از بیشتر اصطلاحات عرف حوزوی اجتناب گردیده است.

ا- وجود ذهنی چیست؟

از نظر فلسفه اسلامی، «وجود» منحصر به وجود خارجی و عینی اشیاء نیست بلکه «هستی» دارای درجات و «مراتبی» است که نباید آنرا نادیده گرفت. یکی از درجات «هستی»، وجود ذهنی است زیرا هر انسان بطور طبیعی قبول می‌کند که در ذهن او چیزهایی وجود پیدا کرده که پیش از آن وجود نداشته است. مسلماً بین این دو وجود (عینی و ذهنی) فرق و فاصله بسیار است چون موجود خارجی آثار و لوازم و تبعاتی دارد که در موجود ذهنی، آن آثار و یا لوازم و تبعات یافت نمی‌شود.

فلسفه اسلامی به این فرق مهم توجه داشته و به موجود خارجی «عین» و «حقیقت» می‌گوید و موجود ذهنی را «صورت» یا «علم» می‌نامد.

ب- ماهیت

فلسفه اسلامی برای هر حقیقت خارجی دو لحاظ و دو جنبه قائل است:

یکی بلحاظ وجود او و دیگر بلحاظ چیستی او، بنابراین هر حقیقت خارجی در موقعیت شناخت عبارت است از وجود بعلاوه ماهیت. در این تعریف، «وجود» سبب تحقق اشیاء است و «ماهیت» توصیف و تعریف منطقی آنست که آنرا از اشیاء دیگر جدا می‌سازد.

*** در فلسفه اسلامی و بویژه در مکتب ملاصدرا مسئله علم و شناخت جای مهمی را اشغال کرده و از اینرو فلسفه و متافیزیک در این مکتب پایگاه استواری دارد.**

در واقع ماهیت هر چیز حکایت تام و کامل از حقیقت همان چیز دارد و آن صورتی است که انسان برای هر موجود خارجی ترسیم می‌کند و از وجود آن جداشدنی نیست و مانند سایه‌ای وجود را دنبال می‌کند و می‌تواند معیار شناسایی عین و حقیقت خارجی باشد.

فلاسفه در تعریف ماهیت گفته‌اند: ماهیت هر چیز، تعریفی است که در جواب «این موجود چیست؟»^۲ به پرسشگر داده می‌شود، مثلاً در پاسخ سؤال از حقیقت یک درخت گفته می‌شود: «این درخت است».

در فلسفه اسلامی «ماهیت»، عنصر مهمی در معرفت‌شناسی است و باید به آن توجه کافی شود. پرفسور ژاپنی «ایزوتسو» بنحوی به اهمیت نقش ماهیت در فلسفه اسلامی پی برده، و در اینباره می‌گوید:

حضور بالفعل اشیاء همان وجود آنهاست ولی از سوی دیگر آن اشیاء بصورت وجودهای محض و خالص نیستند بلکه تفاوتها و اختلاف بسیار با دیگر اشیاء وجود دارد که ما به آنها: انسان، اسب، درخت، سنگ، میز و... نام داده‌ایم. این جنبه‌های اخیر که اشیاء را از هم فرق و تمایز می‌دهد همان «ماهیت» است.

هر چیزی فقط خودش است و از چیزهای دیگر کاملاً جداست ولی با دیگر اشیاء در «وجود»، مشترک است. از اینجاست که فلاسفه اسلامی برای بیان تمایز^۳ ماهیت از وجود - که در واقع یک چیزند و عملاً در اشیاء متحدند - می‌گویند هر چیزی که «ممکن» باشد، (و ما به آن موجود می‌گوییم) مرکب است از وجود و ماهیت: یعنی

وجود + ماهیت = موجود

انسان در ادراک خود از اشیاء خارجی، فقط می‌تواند ماهیت (یعنی حدود منطقی و تحلیلی) آنها را درک کند نه وجود حقیقی آنها را، زیرا اگر می‌توانست علاوه بر ماهیت صورت، مثلاً آتش، وجود خارجی آنرا به ذهن و ادراک خود وارد کند بایستی خاصیت وجود خارجی آن - مثلاً سوزندگی و حرارت - را نیز در وجود خود بیابد، و عملاً اینگونه نیست.

نکته مهم اینجاست که بدانیم انسان وقتی «ماهیت» فلسفی اشیاء را درک می‌کند، در واقع به آن ماهیتها «وجود ذهنی» می‌دهد و چون ماهیت هر چیز در ذهن و در خارج یک چیز است (وگرنه هیچگاه بشر نمی‌توانست به علم و دانشهای مختلف دست یابد)؛ بنابراین بر اساس این نظریه، انسان با «وجود ذهنی» می‌تواند اشیاء خارجی حقیقی را آنگونه که هستند، درک کند و شناخت انسان (که به آن معلوم بالذات می‌گویند) با عین خارجی (که به آن معلوم بالعرض می‌گویند) منطبق و واحد است و در نتیجه، موضوع «انطباق» ذهن و خارج از اینراه حل و توجیه می‌شود.

۲. اسفار، ج ۲، ص ۳، چاپ بنیاد حکمت اسلامی صدر.

۳. تمایز از لحاظ شناخت فلسفی بهتر.

بویژه دانشمندان علوم طبیعی و فیزیک و نجوم و پزشکی و غیره آنرا - دانسته یا ندانسته - برسمیت می‌شناسند، زیرا تمام برداشتها و شناختها و تجربه‌های خود را همه حقیقی و کاشف می‌دانند و آنرا کاشف از خارج و با آنچه در خارج از ذهن و حواس وجود دارد یا اتفاق افتاده، منطبق و برابر می‌شمرند. مثلاً مردم عادی وقتی اسبی را می‌بینند آنرا با چیزی دیگری - مثلاً درخت - اشتباه نمی‌کنند و اگر جماعتی با هم اسبی را ببینند همه او را با یک صورت و ویژگی خواهند دید نه هر یک چیزی جدای از دیگری.

*** عنصر عمده شناخت‌شناسی
در فلسفه اسلامی و توجیه
تطابق ذهن و عین و در واقع
کلمه رمز عبور از ذهن به خارج،
همان کاشفیت صورت ذهنی (یا
وجود ذهنی) ماهیت است.**

این کاشفیت آن چیزی نیست که حسگرایان یا مادیون معتقدند و می‌گویند حواس - مثلاً چشم - همان چیزی را درک می‌کند که در واقع و خارج هست، زیرا حواس انسان و عملیات فیزیکی یا شیمیایی چشم و گوش و دیگر حواس انسان نوعی کدها و سیگنالهای الکتریکی را به مغز مخابره می‌کنند و از لحاظ فلسفی نمی‌توان آن کدها و سیگنالها را همان حقیقت خارجی دانست، زیرا بفرض که تصویر واقعی و صحیحی از آن در چشم یا ذهن مرتسم شود باز ماهیت آن نیست بلکه فقط تصویر (یا باصطلاح فلسفه اسلامی: شیخ) آنست، بویژه که ثابت شده همه حواس خطاهایی دارند و نیروهایی بنام «واهمه» در انسان منشأ تحلیل غلط آن از راه داده‌های حسی و وقوع آن خطاها می‌شود.

کاشفیت - یعنی نمایشگر واقعی از عینیت خارجی بودن - هنگامی است که نه حواس بلکه، ادراک انسان (ادراکی که غیر از ماده مغز و سلسله اعصاب است و از

۴. نکته جانب در فلسفه ملاصدرا وجودی (انتولوژیک) بودن خود شناخت و علم است. شاید بهمین دلیل ملاصدرا وجود ذهنی را که محور اصلی شناخت است در بخش مربوط به وجودشناسی کتاب خود آورده است.

مثلاً میزی که در برابر شماست حقیقتی است مستقل از ادراک انسان که چه انسان در برابر آن باشد و چه نباشد، آن میز موجود و بحال خود و برای خود هست، اما وقتی پای انسان و ادراکات و حواس او بمیان می‌آید و ذهن ادراک‌کننده و تحلیلگر او آنرا می‌بیند دو چیز متحد در برابر او قرار می‌گیرد و دو رکن برای او مطرح می‌شود: اول جسمی که دارای ابعاد و رنگ و ویژگیهایی دیگر است، دوم وجود یعنی بودن آن در آنجا. فیلسوف، اولی را ماهیت میز و دومی را وجود آن فرض می‌نماید.

ادراک انسان - بکمک حواس او - به او کمک می‌کند تا از وجود آن میز برای خود صورتی استخراج کند که از یک تصویر عکاسی بیشتر است و می‌تواند تمام آن چیز - منهای وجود خارجی - آن را در ذهن خود وجود بخشد و برای خود علم و شناخت بسازد.

توضیح آنکه هویت موجود عینی را با ماهیت، یعنی حاصل جمع مجموعه ویژگیهای منطقی آن - که به آن نوع یا طبیعت می‌گویند - می‌توان شناخت و ماهیت همانگونه که در خارج با وجود، همراه (و باصطلاح فلسفه اسلامی: مخلوط) است می‌تواند با وجود ذهنی همراه شود و وجود خارجی از آن سلب گردد.

اما چون ملاک شناخت موجود، ماهیت آن است و در ذهن انسان همان ماهیت خارجی حضور پیدا می‌کند، پس انسان می‌تواند بیاری وجود ذهنی خود، شناختی منطبق با عالم خارج داشته باشد.^۴

البته این انطباق، همانطور که گفتیم، بمعنای انتقال خود آن عین به ذهن نیست بلکه نمادی است که ما به آن «علم» و شناخت می‌گوییم. اما این نماد باید دارای «کاشفیت» از عین خارجی باشد وگرنه هیچگاه نخواهیم توانست چیزی از جهان خارج را درک کنیم و در نتیجه همه علوم و تجربه و آزمایشهای بشر خطا و غیر واقعی خواهد شد و بساط علوم و اکتشافات برچیده خواهد گشت. در اینجا باید به مفهوم «کاشفیت» بپردازیم:

ج - کاشفیت

عنصر عمده شناخت‌شناسی در فلسفه اسلامی و توجیه تطابق ذهن و عین و در واقع کلمه رمز عبور از ذهن به خارج، همان کاشفیت صورت ذهنی (یا وجود ذهنی) ماهیت است که بطور طبیعی و عادی همه افراد بشر،

روحي مجرد و غير مادي سرچشمه مي‌گيرد) آنرا بوجود بياورد. بدينگونه كه ذهن و نفس (غير مادي) انسان دست به مدلسازي زده، و صورتی را كه همان ماهيت حقيقي عين خارجي است در ذهن خلق نمايد.

♦ ذات و ماهيتی كه ذهن مي‌سازد شبیه به مفهوم «كلی» است - و بهتر است بگوئيم كه نه كلي است و نه جزئی.

این نظریه بر دو اصل ديگر فلسفی - عرفانی مبتنی است كه بايد برای سهولت درك این فرآیند به آن دو اصل توجه كرد:

۱. اصل خلاقیت انسان؛ ۲. علم حضوری (در كنار حصولی).

د - خلاقیت انسانی

انسان دارای نیروی خلاقیت است كه به ذهن و روح او مربوط می‌شود. برخی از عرفای مسلمان گفته‌اند كه عرصه خیال در انسان مانند عرصه جهان برای خداوند است و همانگونه كه خداوند هر چه را بخواهد می‌تواند بیافریند انسان نیز می‌تواند در ذهن خود به هرچه بخواهد وجود ببخشد (كه به آن وجود ذهنی گفته‌اند).^۵

ه - علم حضوری

غير از شناختی كه انسان بوسیله حواس پنجگانه بدست می‌آورد در انسان نوع دیگری شناخت مستقیم نفس با عين خارجي وجود دارد كه شهودی است و حواس پنجگانه در آن نقشی ندارد و نمونه آن، شناخت انسان از «من» خود و ذهن و باطن خود است كه حتی در نبود حواس هم برای انسان كاملاً حاصل و روشن است. در عرفان مسلم شده است كه اینگونه شهود باطنی منحصر به شناخت خود نیست بلکه صورتهای پیشرفته آن می‌تواند اشیاء ديگر را نیز درك كند. اینگونه شناخت با «وجود» عين خارجي سروكار دارد نه ماهیت آن، گویی خود آن شیء است یا در درون آن شیء قرار گرفته یا آنرا در دست و آغوش خود دارد. اینگونه علم را در اصطلاح «علم حضوری» می‌نامند.^۶

با توجه به مقدماتی كه گفته شد، شناخت انسان فرآیندی مركب است و چند مرحله دارد:

مرحله اول: همان احساس بواسطه حواس پنجگانه است و بصورت انفعالاتی در ذهن انسان ظاهر می‌شود. این مرحله گرچه برای حصول شناخت ضروری است ولی کافی نیست و مقدمه و گام اول آنست.

مرحله دوم: علم حضوری انسان به محصولات و فرآورده‌های ذهن و ادراك حسی اوست، زیرا نفس انسان نسبت به همه انفعالات و حالات درونی خود علم حضوری و بياوسطه دارد.

این مرحله دارای دو ویژگی ديگر یعنی «توجه» و نیز «آگاهی» می‌باشد كه دو نیروی باطنی نفس انسان می‌باشند.

«توجه» كاری جسمانی نیست بلکه عاملی روانشناختی است كه بوسیله آن، انسان نیروی روانی و ادراکی خود را روی نقطه‌ای (محسوس یا معقول) متمرکز می‌كند. انسان بدون بكاربردن توجه و تمرکز نمی‌تواند صدها چیز اطراف خود را، كه چشم آنها را می‌بیند و گوش آنها را می‌شنود، ادراك كند با وجود آنكه حواس و چشم و گوش آنها را به ذهن مخابره می‌كنند.

بدنبال توجه، «آگاهی» نیز حاصل می‌شود كه می‌توان آنرا همان «حضور» ماهیت شیء خارجي در ذهن دانست. مرحله سوم: مرحله مدلسازي نفس و ذهن انسان است. نفس انسان با نیروی خلاقیت خود ذات و «ماهیت» شیء خارجي - یعنی ویژگیهای مشترك ذهنی و عینی - را بازسازی می‌كند و در نتیجه انسان می‌تواند صورت و «چپستی» واقعی و منطبق با پدیده خارجي را در ذهن خود ایجاد كند.^۷

۵. اسفار، ج ۱، فصل وجود ذهنی. در اینباره حدیث و جمله‌ای از پیامبر اکرم (ص) روایت شده است.

۶. فرقی این دو گونه علم و شناخت در آن است كه علم حصولی ۱- علمی نارساست ۲- غير مستقیم است. ۳- انفعالی و انعكاسی است ولی علم حضوری انعكاس شیء خارجي نیست بلکه احاطه به آن، و در واقع رسیدن به عين آن حقیقت و احضار كردن آن یا او را در «حضور» خود یافتن است. علم حصولی شناخت ماهیت و مفهوم است ولی علم حضوری شناخت وجود آن می‌باشد.

پدیده شناخت اگرچه پلی برای رسیدن به فلسفه است ولی وجودی بنفیس نیست بلکه آن را می‌توان یکی از مسائل وجودشناسی (انتولوژی) دانست كه ضمن وجود انسان است و پدیده‌ای این جهانی است. ملاصدرا به این نکته ظریف توجه کرده و اثبات كرد كه وجود بر دو گونه و در دو ظرف است: وجود خارجي و «وجود ذهنی».

۷. می‌توان آنرا به ماکت‌سازی مهندس آرشیتکت تشبیه كرد با این

ذات و ماهیتی که ذهن می‌سازد شبیه به مفهوم «کلی» است - و بهتر است بگوییم که نه کلی است و نه جزئی^۸ - و هرگز ادعا نمی‌کند که آنچه را که یافته همان چیز خارجی است، زیرا ماهیتی که در ذهن ساخته می‌شود فاقد خواص و آثار آنست.

بر اساس این نظریه - که شناخت را نه محصول علائم مخایره شده بوسیله حواس پنجگانه، بلکه محصول فعالیت کارگاه ذهن انسان و خلاقیت روح و در نتیجه آفرینش آن می‌داند - علم یا شناخت انسان، نوعی تولید انسان و فعل او و باصطلاح فلسفه اسلامی «صدوری» است نه انعکاسی و انفعالی برگرفته از خارج - و باصطلاح «حلولی» - ساخته و بنمایش گذاشته می‌شود.

ملاصدرا با استفاده از این حقیقت، علم و شناخت را جزء حرکات تکاملی روح و همچنین متحد با شخص ادراک‌کننده می‌داند و به آن «اتحاد عالم با معلوم» نام می‌دهد.

این نظریه درباره فرایند شناخت در انسان را، هرکس می‌تواند با اندکی تأمل در درون خود و با تجربه درونی درک و تجربه کند. نهاد درونی انسان گواهی می‌کند که در ادراک اشیاء خارجی فریب نخورده و با اشیاء واقعی سروکار دارد و آثار آنرا لمس و حس می‌کند؛ شک و شکاکي خلاف فطرت طبیعی انسان است و مشاهده می‌شود که مثلاً همه کس - چه جزمی و چه شکاک - از حیوان درنده و از آتش پرهیز می‌کنند و در سرما از آتش کمک می‌گیرند و هر چه را بپسندند بسوی آن می‌روند؛ و زندگی در جهان در تمام طول تاریخ با همین برداشت انسان طی شده است. فرق یک انسان با انسان مبتلا به بیماری شکاکي در همین است.

نکته ظریف و مهمی که در این فرایند هست و فقط در عرفان اسلامی مکتب ملاصدرا به آن توجه کامل شده، زمینه اصلی این هماهنگی ذهن و عین یعنی رابطه میان انسان کبیر و انسان صغیر است.

انسان کبیر

عرفان اسلامی و عده‌ای از حکمای باستانی ایران و یونان مجموعه موجودات را یک واحد حقیقی بنام «انسان کبیر» می‌دانستند که اعضای آن همین موجودات این جهان است. انسان نمونه کوچکی از این انسان کبیر

است که به آن عالم صغیر می‌گفتند. این دو انسان (یا دو عالم) کبیر و صغیر از هر حیث متناظر فرض می‌شوند و قواعدی در این رابطه از جمله «تطابق» آندو بیان شده است.

یکی از قواعد کلی در این موضوع قبول تشابه ایندو عالم در صورت آنهاست و همین تشابه در صورت و رفتار آندوست که سبب «معرفت واقعی» انسان از جهان می‌شود زیرا شرط معرفت صحیح آنستکه ادراک‌کننده و ادراک‌شونده در صورت با هم متناظر و متشابه باشند.

تجربه علوم امروز نیز مانند تجربه‌های عرفانی گذشته، بشر را به این سو برده که در تمام جهان یک نظم برقرار است و این جهان، نظام منسجم واحدی است که همه چیز از اتم گرفته تا کهکشانها رابطه‌ای هندسی و ریاضی با یکدیگر دارند و نوعی هماهنگی و همانندی میان همه موجودات و طبیعت این عالم برقرار است.^۹

*** انسان در ادراک خود از اشیاء خارجی، فقط می‌تواند ماهیت (یعنی حدود منطقی و تحلیلی) آنها را درک کند نه وجود حقیقی آنها را.**

بر این اساس، انسان چون خود جزئی از این عالم است و درعین حال نمونه کوچک و مستقلى از این جهان نیز می‌باشد و با جهان، یا همان انسان بزرگ، نوعی تعامل و گاهی تقابل دارد، میان انسان و جهان نوعی رابطه و حتی رزونانس برقرار است. ظهور کارها و پدیده‌های خارق‌العاده در انسان مانند تله‌پاتی یا معجزاتی که روی داده و در تواریخ مذهبی آمده و حتی برخی پدیده‌های عادی، نمونه‌ای از این تعامل و ارتباط است.

شناخت انسان - اگر شناختی حقیقی باشد - و توانایی انسان بر ساختن ماهیت یا مدلی حقیقی از اشیاء و پدیده‌های خارجی - که بتعبیر فنونولوگها بوسیله قصد و

نفاوت که مهندس، پدیده ذهنی خود را در مقیاس بزرگتر در خارج می‌سازد و ذهن ماهیت خارجی اشیاء را در مقیاس کوچکتر در ذهن خلق می‌کند.

۸. کلی طبیعی فلسفی را نوعی خاص و متفاوت با کلی منطقی دانسته‌اند.

۹. این موضوع از فلاسفه باستانی نیز نقل شده و قبول نوعی سلسله مراتب در جهان طبیعت با این حقیقت در ارتباط است.

التفات انسان (intentionality) برای انسان ظاهر می‌شود. از برکت همان هماهنگی است که انسان صغیر را قادر می‌سازد تا از حقایقی که در مجموعه انسان کبیر^{۱۰} هست شناختی واقعی بدست آورد.

انسان در این تعامل مانند آینه‌ای است که وقتی در وضعیت «توجه» و «آگاهی» قرار گیرد و قوای مربوطه خود را بکار بیندازد می‌تواند حقایقی را که از راه حواس در ذهن اثر گذاشته، بشکل متناظر و مماثل اشیاء خارجی در بیابورد و باصطلاح فلسفه اسلامی ماهیت شیء خارجی را (که نشانگر هویت و شخصیت آن شیء است) عیناً در ذهن، خلق و ایجاد کند و این امر با انداختن تصویر عکاسی شیء بر روی صفحه فرق بسیار دارد، زیرا تصویر اشیاء، وجود ذهنی نیست و در طبقه بندی «وجود» و درجات آن در فلسفه اسلامی، از وجود ذهنی دو درجه پایینتر است.

اشکال نظریه هوسرل در این بود که وی شناخت را که با توجه و التفات بدست می‌آید کاملاً از وجود جدا کرده بود (و بتعبیر خود وی وجود را داخل پراتنز گذاشته بود) و حال آنکه از نظر ملاصدرا شناخت یعنی آنچه در ذهن انسان حضور پیدا می‌کند نوعی وجود درجه دو است و برای خود سهمی از وجود و حقیقت بودن دارد و اصولاً هیچگاه ماهیت بدون وجود نمی‌شود. و اگر اصل وجود عینی را «وجود کیهانی» بنامیم وجود ذهنی یک «وجود انسانی» و کاملاً مماثل و متناظر با وجود کیهانی می‌باشد. خلاصه آنکه اهمیت ادراک و شناخت در رسیدن به رئالیسم حقیقی و علمی، در تطابق مدرکات انسان با عینیت خارجی است و این مسئله در نظر فلسفه اسلامی بدینگونه حل شده و تطابق بین ذهن و ذات تضمین گردیده که: ملاک تطابق اشیاء، وحدت ماهیت موجود عینی^{۱۱} با موجود ذهنی^{۱۲} و ضامن این وحدت تطابق، کاشفیت ماهیت ذهنی از ماهیت خارجی عینی است.

ولی باید دانست که ماهیت عین خارجی با حواس پنجگانه در ذهن منعکس نمی‌شود و این یک فرضیه غیرعلمی و خوشباورانه است که امپریستها به آن اصرار دارند، زیرا حواس ما فقط تصویری دو بُعدی را در ذهن ثبت می‌کنند نه ماهیت آنرا؛ علاوه بر آنکه شناخت نزد تجربه‌گرایان، حالت انفعالی Passion دارد ولی علم و

شناخت در فلسفه ملاصدرا فعل انسان (action) است نه انفعال. شناخت با حواس بدون دخالت فعالانه نفس نمی‌تواند توجیه کافی برای اثبات تطابق و صحت و صدق شناخت و باور ما باشد.

نظریه شناخت در فلسفه ملاصدرا نه فقط با طبیعت و تاریخ انسان سازگاری بیشتری دارد بلکه از تمام نظریه‌های داده شده درباره توجیه در مسئله شناخت، کاملتر به نظر می‌رسد زیرا نظریه حسگرایان که ادراک حسی انسان را همان محصول ساده حواس پنجگانه می‌دانند نه فقط نگاهی سطحی و ابتدائی و غیر فلسفی است بلکه به دیگر پدیده‌هایی که در ذهن و نفس وجود دارد نیز توجه نکرده و از وجود ذهنی و علم حضوری غفلت داشته است.

نظریه کانت در واقع منکر ادراک واقعی انسان و تطابق ذهن و خارج است و یکباره فلسفه را طرد می‌کند. بها دادن بیش از حد به ذهن در فلسفه ایده‌آلیستی در واقع انکار وجود خارجی جهان است و ایجاد میلیاردها جهان مستقل بصورت انسان را که در داخل خود زندگی می‌کنند، تجویز می‌کند.

نزدیکترین نظریه‌های فلسفه غرب به نظریه فلسفه اسلامی، فئومولوژی هوسرلی است که تا حدودی ادراک و شناخت انسان و تطابق آنرا با عینیت خارج پذیرفته ولی انسان را از درک «نومنها» عاجز می‌داند.

ادراک فنومنها در این نظریه بستگی به لطفی دارد که نومنها به انسان داشته و از خود تجلی و ظهور نشان داده و به انسان اجازه دهند که او را درک کند. این نظریه نه فقط دیواری میان ذهن و عین می‌کشد که حتی ضامن تطابق شناخت، و واقعی بودن آن نمی‌شود.

برای انسان تحقیق بزرگتر از این نیست که در تحقیق نهائی، او را ناتوان از درک واقعی جهان و تمام زندگی، و تکامل فردی و اجتماعی او را موهوم یا فریبکاری حواس او بدانند.

* * *

۱۰. در فلسفه اشراقی و فلوپینی از آن به پدر (أب) تعبیر کرده‌اند.

۱۱. Object. در فلسفه اسلامی به آن معلوم بالعرض (بواسطه) می‌گویند.

۱۲. Subject. به آن در فلسفه اسلامی معلوم بالذات (بیواسطه) نام داده‌اند.